بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اوّلیّه	ذکر مآخذ	ویرایش دوم	تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی

درمان خودخواهی

زمان طلایی برای پرداختن به درمان این بیماری، دوران جوانی است. یعنی دورانی که هم دیگر بچّه نیستید که این مسائل را نفهمید، یعنی به آن فهم و درک رسیده‌اید و هم هنوز نفس شما امکاناتی در اختیارش قرار نگرفته که قوی و متورّم شود. الآن غالب شما این‌گونه هستید؛ الآن نه تحصیلات خاصّی دارید که بگوییم به‌خاطر آن تیتر علمی خیلی بالا دچار غرور و تکبّر هستید، نه مقام خیلی برجسته‌ای در جامعه دارید که به‌خاطر آن پست و مقام سیاسی و اجتماعیتان، خیلی خودخواهی شما متورّم شده باشد و نه غالب شما پول و ثروت آن‌چنانی دارید. غالب شما مثل خود من پول و ثروت آن‌چنانی ندارید که به‌خاطر آن دچار غرور شده باشید. لذا در این سن اگر هم خودخواهی در وجود شما باشد، مثل یک کرم لاغر ناتوانی است که اگر یک فشار روی سرش بیاورید، له شده و از بین خواهد رفت. امّا اگر امروز به آن نپردازید و بگذارید بماند، چهار صباح دیگر که ان‌شاءالله از نظر علمی به مدارج بالا رسیدید، به مقامات برجسته‌ی اجتماعی رسیدید، ان‌شاءالله خدا ثروت انبوهی نصیب شما کرد، آن روز اگر بخواهید به فکر این کار بیفتید، دیگر با یک کرم لاغر روبه‌رو نیستید، یک اژدهای هفت‌سری شده که دیگر غلبه‌ی بر آن، کار خیلی ساده‌ای نیست. لذا طلایی‌ترین فرصت برای پرداختن به حلّ معضل خودخواهی و نجات از آن‌همه زیان‌هایی که اشاره کردیم، همین سنین جوانی است. گاهی اوقات خدای متعال برای لحظه‌هایی هم که شده ما را به‌شکل قهری و جبری، از این غرور، تکبّر و خودبینی‌های خودمان نجات می‌دهد. برای همه‌ی ما ممکن است این اتّفاق افتاده باشد؛ جلوه‌های

مختلفی دارد. نمونه‌اش را بگویم؛ فرض کنید سوار هواپیما می‌شوید، به مسافرهایی که می‌آیند و یکی یکی سوار می‌شوند، نگاه می‌کنید؛ یکی تاجر گردن‌کلفت بازاری، یکی مقام برجسته‌ی سیاسی، دیگری یک چهره‌ی خیلی برجسته‌ی علمی است؛ یکی هنرپیشه‌ی صاحب‌نام و یکی فوتبالیست خیلی مشهوری است. در هواپیما که مسافرها را نگاه می‌کنید، می‌بینید هر یک از آنها در دریای غرور و نخوت، خودبینی و تکبّر خودشان غرق هستند. هواپیما که از زمین بلند می‌شود، خصوصاً در پروازهای خارجی، همین که از مرز جمهوری اسلامی رد می‌شود، سرتان را که بالا بگیرید، انگار سوار یک هواپیمای جدید شده‌اید. روسری‌ها کنار رفته، مانتوها درآمده و قیافه‌ی همه عوض شده است! اگر همین هواپیمایی که در حال پرواز است، دو تا تکان بخورد، همه‌ی دل‌ها تکان می‌خورد. بعد خلبان پشت میکروفن شروع به صحبت می‌کند که: مسافران عزیز! امیدواریم در اثر تکان‌هایی که هواپیما خورد، خیلی نترسیده باشید! ولی من قانوناً وظیفه‌ام این است که شما را در جریان بگذارم؛ متأسّفانه یکی از موتورهای هواپیمای ما از کار افتاده و هواپیما با یک موتور کار می‌کند. البتّه من نهایت تلاش خودم را خواهم کرد تا هواپیما را به سلامت در نزدیک‌ترین فرودگاه روی باند بنشانم. امّا چون احتمال بروز سانحه هست، من از مهماندارها خواهش می‌کنم که نحوه‌ی استفاده از جلیقه‌ی نجات، ماسک اکسیژن و خروج از درب‌های اضطراری را به شما یاد بدهند. بعد از این دو تا تکان و این دو جمله، باز هواپیما را نگاه کنید! دوباره عوض شد و باز سوار یک هواپیمای جدید شدید. یعنی دیگر وسط یک مجلس روضه رفتید! هرکس در حال نیایش است. یکی می‌گوید خدایا! دستم را بگیر، یکی می‌گوید یا حضرت عبّاس! نجاتم بده، دیگری می‌گوید یا فاطمه‌ی زهرا! همه حال خوشی پیدا کرده‌اند، گریه‌ها می‌کنند و همه‌شان به‌نحوی متوسّل هستند. یعنی برای چند لحظه خدا نشان داد که همه‌ی آن چیزهایی که به آن تکیه کردید، هیچ هستند. آقای تاجر! بگو ثروتت بیاید تو را از وسط آسمان نجات بدهد ببینیم! آقای سیاستمدار! بگو طرفداران و کارمندهایت بیایند تو را از وسط آسمان نجات بدهند ببینیم! آقای دانشمند معظّم! بگو تیتر علمیت بیاید از وسط آسمان تو را نجات بدهد ببینیم!

هیچ‌کاری از هیچ‌یک برنمی‌آید. یعنی برای چند لحظه خدا پرده را کنار زد و به آنها نشان داد که همه‌ی آن چیزهایی که به آن تکیه کردید، پوشالی است. آن‌موقع که هواپیما نبود، خدا این مثال را در قالب کشتی زد. فرمود: إِذا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّينَ:[1] وقتی سوار کشتی می‌شوند و کشتی وسط دریا می‌آید، چهار تا از آن موج‌های مردانه سراغ کشتی می‌آید و کشتی را بالا می‌برد و می‌زند به آب دریا و کشتی نزدیک غرق شدن است، همه را نگاه کن با چه اخلاصی خدا را می‌خوانند! امّا فَلَمّا نَجّاهُمْ... متأسّفانه انسان از این لحظه‌ها عبرت درازمدّت نمی‌گیرد، همین که نجاتشان می‌دهیم و کشتی به سلامت کنار ساحل لنگر می‌اندازد و می‌ایستد، همین که هواپیما به سلامت در باند فرودگاه می‌نشیند و پلّکان را نصب می‌کنند و مسافرها پایین می‌آیند، دوباره قیافه‌شان را نگاه کنید! دوباره به اوج غرور و خودخواهی‌های خودشان بازگشتند. این‌طور صحنه‌ها غالباً برای همه‌ی ما اتّفاق افتاده است. حتماً هم نباید هواپیما و کشتی باشد؛ لحظه‌های خطر و اضطرار را دیده‌اید دیگر. یک فامیل بسیار عزیز را اتاق عمل می‌برند و پزشکان هم گفته‌اند عمل ریسک بسیار بزرگی دارد و احتمال موفّقیّت بسیار کم است. اکنون کسانی را که بیرون اتاق عمل هستند، نگاه کنید! هرچه می‌خواهی ثروت داشته باش، هر مقام سیاسی که هستی، هر درجه‌ی علمی که می‌خواهی داشته باش، هر کاره‌ای هستی باش، ولی هیچ‌کاری از دستت برنمی‌آید. مشکل این است که عبرت درازمدّت نمی‌شود. همین که صحنه‌ی خطر کنار رفت، دوباره غرق غفلت و غرور و خودخواهی می‌شویم. این است که خیلی نمی‌توان به این لحظه‌ها دل بست و باید یک برنامه‌ی مدوّن و منظّم برای حلّ معضل خودخواهی اندیشید. اسلام برای درمان بیماری خودخواهی، دستورالعمل و راهکار داده است؛ کارآیی و اثربخشی این راه حلّ اسلام هم، در عمل تجربه شده است. یعنی وقتی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله آمدند، عرب آن روز، غرق نخوت و تکبّر بود. چیزهای عجیب و غریبی! امیدوارم عزیزان عرب‌زبان دلخور

---

۱. سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۵.

نشوند؛ ولی واقعیّت این است من گاهی اوقات به کشورهای عربی می‌روم، با بعضی از اینها که برخورد می‌کنم، می‌بینم بعد از چهارده قرن که اسلام آمده، هنوز هم این باد نخوت در دماغ اینهاست! بعد می‌فهمم که آن ماجراهایی که راجع‌به اعراب دوران جاهلیّت می‌گویند، می‌تواند واقعیّت داشته باشد. مضمون کوک نکرده‌اند که فلان عرب، رفیقش مریض شد، خواست به عیادت او برود، این عرب عیادت‌کننده، فرد رشید و قدبلندی بود؛ خواست داخل خانه‌ی طرف برود، چون سر در خانه کوتاه بود، دید سرش گیر می‌کند، حاضر نشد سرش را خم کند و داخل برود! دستور داد یک بنّا بیاید و این سر در را خراب کند تا او با همان قدّ خودش داخل برود و رفیقش را عیادت کند؛ بعد که بیرون آمد، دستور داد که سر در را درست کنند! اینهایی را که نقل می‌کنند، فرد فکر می‌کند مضمون قصّه است؛ ولی گاهی اوقات بعضی از عرب‌های امروز را بعد از چهارده قرن که می‌بینند، متوجّه می‌شود که نه! واقعاً به اینها می‌آید که چهارده قرن قبل، این‌گونه باشند. اسلام با اینها چکار کرد؟ بعد از مدّت کوتاهی، آنها را اسطوره‌های توحید کرد! اصحاب راستین رسول‌الله ﷺ را نگاه کنید! لذاست که می‌گوییم این برنامه، موفّقیّت عملی خودش را هم نشان داده است. منتها برنامه‌ی اسلام با برنامه‌ای که دیگران برای حلّ معضل خودخواهی دارند، یک تفاوت بنیادی دارد. شما ببینید مثلاً مرتاض‌ها سراغ مقابله‌ی با خودخواهی می‌روند، منتها راه حلّی که آنها در پیش می‌گیرند، این است که می‌گویند: چون غرایز انسان خودخواهی ما را تغذیه می‌کند، یعنی غرایز، نگاه ما را به‌سمت بدن خودمان یعنی خودِ دروغین ما، نه خود واقعی ما می‌اندازد، غریزه‌ی طعام یا هر غریزه‌ای که داریم، ما را متوجّه جسم خودمان، یعنی خود دروغین و مرکبمان به‌جای خودمان می‌کند. افراط در آنها هم باز ما را دچار خودبزرگ‌بینی و خودخواهی می‌کند. می‌گویند اگر ما بتوانیم غرایز را سرکوب و نابود کنیم، طبیعتاً دیگر راه تغذیه‌ی خودخواهی‌ها بسته می‌شود و از بین می‌رود. لذا شروع به مبارزه‌ی با غرایز می‌کنند. مثلاً همه‌ی عمر، غریزه‌ی جنسی را ارضاء نمی‌کند؛ سرکوب می‌کند؛ کشیش‌ها را دیده‌اید دیگر. کسی که کشیش می‌شود، دیگر برای همه‌ی عمر حقّ ازدواج ندارد. راهبه‌ها هم همین‌طور. این

راه هم مورد قبول اسلام نیست. این غریزه برکات و منافعی داشت؛ وقتی سرکوب و نابودش می‌کنی، هم خود و هم جامعه را از آن منافع محروم می‌کنی. آقای کشیش، خانم راهبه، اگر همه بخواهند مثل شما انسان‌های خوب و مقدّسی شوند که نسل بشر از بین می‌رود! این نسخه‌ی درستی نیست که شما می‌پیچید. ضمن اینکه وقتی همین غریزه‌ی جنسی را برای همه‌ی عمر ارضاء نکردی، از درون به روان شما فشار می‌آورد و دچار اختلالات روانی می‌شوید و یک فرد متعادلی هم نخواهید بود. البتّه اسلام قبول دارد و اجازه هم نمی‌دهد که غریزه‌ی جنسی را به‌صورت کنترل‌نشده و مهارنشده رها کنید، که مثل یک سیل بنیان‌کنی بیاید و ریشه‌ی عفّت، پاکدامنی، اخلاق، فضیلت و بنیان خانواده را متلاشی کند. بنابراین بله، اگر غریزه‌ی جنسی را بدون کنترل بخواهید رها کنید، این خطر را دارد. امّا راهش این نیست که این غریزه را نابود کنید. مثل یک توده‌ی عظیم آب که اگر جلویش را رها کنید، سیل می‌شود و می‌آید خانمان بشر را می‌کَند. امّا راهش این نیست که این آب را نابود کنید. یک سد جلویش بزنید، مهارش کنید و به شکل کنترل‌شده از آن استفاده کنید. آن‌وقت می‌بینید همین توده‌ی آب در فصل خشکسالی به دادتان می‌رسد. با این آب مهارشده می‌توانید انرژی الکتریکی تولید کنید و هزار و یک فایده دارد. اسلام می‌گوید بیایید جلوی غرایزتان یک سدّ کنترل عقلانی و اخلاقی بزنید و آن را مهار کنید؛ نه مطلقاً سرکوب کنید و نه به‌طور مطلق رها کنید؛ بلکه به‌شکل کنترل‌شده ارضائشان کنید. راه حلّ اسلام حول سه محور قابل توضیح است؛ محور اوّل، ایمان، توجّه و یاد خدا و مرگ در همه‌ی لحظات زندگی است. انسانی که در همه‌ی لحظات زندگی، خودش را در محضر حضرت حق می‌بیند! کی ما خودمان را بزرگ می‌بینیم؟ وقتی بزرگتر از خودمان را نبینیم. کی به‌خاطر ثروتمان، دچار غرور می‌شویم؟ وقتی ثروتمندتر از خودمان را نبینیم. کی به‌خاطر قدرتمان غرور ما را می‌گیرد؟ وقتی قدرتمندتر از خودمان را نبینیم. کسی که در همه‌ی لحظات زندگی، خودش را در برابر غنی و قدیر مطلق، فرمانروای کلّ عالم هستی، می‌بیند، دیگر هر مقامی داشته باشد، هر پول و ثروتی داشته باشد، آیا دچار غرور می‌شود؟ از آن‌طرف، کسی که همه‌ی اعمالش را به‌خاطر

رضای خدا انجام می‌دهد و می‌گوید: فهم من نه، آنچه خدا گفته، سلیقه‌ی من نه، آنچه خدا پسندیده، خواسته‌ی من نه، آنچه خدا خواسته، این شخص که دائم می‌گوید من نه، دیگر منی برایش نمی‌ماند. این از خدا. از آن‌طرف هم مرگ. مرگ هم معلّم خیلی بزرگی است و این‌همه در روایات تأکید داریم که: أَكْثِرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ:[۲] فراوان یاد مرگ کنید، به‌خاطر این است که آموزش بسیار عظیمی به انسان می‌دهد. مثل روز روشن نشان می‌دهد که شما هرچه ثروت و قدرت، علم و شهرت داشته باشید، در لحظه‌ی مرگ هیچ‌یک کاری از دستشان برنمی‌آید. در آن لحظه همه‌ی اینها از دست می‌رود. شما را در چند متر پارچه می‌پیچند، در خاک می‌گذارند و پست‌ترین اشخاص می‌آیند روی قبرتان پا می‌گذارند و رد می‌شوند. پس اگر کسی صحنه‌ی مرگ یادش باشد، دیگر هیچ دروغی نمی‌گوید ولذا اسلام این‌همه تأکید کرد که فراوان یاد مرگ کنید. این دانشگاه عظیمی است که انسان را تربیت می‌کند و آموزش می‌دهد. متأسّفانه در زندگی امروز بشر، یاد مرگ بسیار کم شده است. مخصوصاً عوامل و علائمی که انسان را یاد مرگ می‌اندازد، از عرصه‌ی زندگی ما حذف کرده‌اند! علّت هم دارد. الآن نمونه‌اش در شهرسازی‌های ما هست. آنچه یادآور مرگ است حذف شده است. همین معماری شهرسازی امروز تهران و شهرهای بزرگ ایران را نگاه کنید! معماری بومی ایرانی و اسلامی که نیست! معماری اسلامی خیلی معماری عمیقی است. (یکی از رشته‌های تحصیلی من همین معماری است. من یک آرشیتکت هستم.) اصلاً این چیزی که ما داریم ربطی به معماری اصیل ایرانی و اسلامی ندارد. این یک کپی ناقص و دست و پا شکسته از شهرسازی و معماری غربی است. حتّی یک کپی کامل هم نیست؛ والاّ در معماری قدیم ایران نگاه کنید. الآن ممکن است بعضی از شما اهل شهرهای قدیمی ایران باشید که هنوز بخشی از بافت اصیل آن باقی مانده است. می‌توانید تلفیق بسیار زیبایی از مادّه و معنا، دنیا و آخرت، دین و دنیا را در بافت معماری و شهرسازی اصیل ایرانی ببینید. یعنی شما فرض

---

۲. ابن‌شعبه‌ی‌حرانی، تحف‌العقول، ص ۱۰۶؛ صدوق، خصال، ج ۲، ص ۶۱۶ و مفید، امالی، ص ۲۶۴.

کنید، وقتی به کاشان و یزد و دیگر شهرهای قدیمی که می‌روید و وارد بازار می‌شوید، بازار که دیگر اوج اقتصاد و پول درآوردن دنیاست؛ امّا وقتی وارد همین بازار زیبای سرپوشیده می‌شوید، چهار قدم که رفتید یک گوشه‌اش سقّاخانه است، چهار قدم دیگر رفتید یک مسجد است، چهار قدم دیگر یک مدرسه‌ی علمیّه است. یعنی فرهنگ را با اقتصاد، دین را با دنیا و معنویّت را با مادّیّت به شکل بسیار زیبا تلفیق کرده‌اند. ولی غرب وقتی به دین پشت کرد، گفت من می‌خواهم با کمک تکنولوژی، علم و اقتصاد، بهشت ادیان را در همین دنیا ایجاد کنم. حالا اینکه عملاً چقدر توانسته بهشت را درست کند بماند! ولی گفت که می‌خواهم این کار را بکنم. لذا گفت باید تمام چیزهایی که انسان را غصّه‌دار می‌کند و اوقات انسان را تلخ می‌کند، از جلوی دید انسان حذف کنیم. خب مهم‌ترین چیزی که اوقات فرد را تلخ می‌کند مرگ است. لذا گفت: گورستان‌ها را از شهرها بیرون می‌برم، در فاصله‌های بسیار دور از شهر که افراد در طول زندگیشان مرده نبینند تا اوقاتشان تلخ شود. لذا قبرستان‌ها را از شهرها به بیرون منتقل کرد. والاّ در بعضی از نقاط شهرهای قدیمی اروپایی که من رفته‌ام، هنوز کلیساهایی هست که وسط شهر است و دور این کلیسا قبرهایی هست که هنوز باقی مانده؛ ولی الآن دویست سال است که اجازه‌ی دفن مرده‌ی جدید نداده‌اند؛ آنها را هم کم‌کم دارند تخریب می‌کنند و از بین می‌برند. جلوی دفن مرده را در شهر گرفتند تا انسان‌ها مرده نبینند که یاد مردن بیفتند. عین همین ماجرا را در ایران هم کپی کرده‌اند. چه قبل از انقلاب که غربزدگی به‌صورت رسمی حاکم بود و چه الآن هم که بعد از انقلاب است، خیلی به تفکّر مجدّد در مورد این مسأله نپرداختند و الآن هم ادامه می‌دهند. در همین تهران نگاه کنید! بهشت زهرا کجاست؟ الآن ببینید چقدر با شهر فاصله دارد؟ آن‌وقت فکر کنید چهل سال قبل که بهشت زهرا را ساختند، تهران یک‌دهم جمعیّت امروز را هم نداشت؛ شاید جمعیّتش یک میلیون هم نبود. فکر می‌کنید تهران چقدر بود؟ آن‌وقت بهشت زهرا چقدر با تهران فاصله داشت؟! چرا؟ برای اینکه افراد مرده نبینند و به یاد مرگ نیفتند. در گورستان‌های داخل شهر هم جلوی دفن مرده را گرفتند و بسیاری را تخریب کردند و ساختمان اداری ساختند. همین الآن در

تهران، داخل خیلی از گورستان‌های قدیمی ساختمان ساخته‌اند! مثلاً من خودم که متولّد این شهر هستم، یادم هست که نزدیک میدان حسن‌آباد، [یک قبرستان بود.] الان اگر دیده باشید یک آتش‌نشانی هست؛ آن آتش‌نشانی قبرستان بود! هنوز هم اگر بایستید از دور نگاه کنید بعضی از پیرمردها و پیرزن‌ها می‌آیند، از نگهبانی اجازه می‌گیرند، می‌روند داخل آتش‌نشانی یک جایی وسط حیاط می‌نشینند و فاتحه می‌خوانند! چون قبر پدرش آنجاست. قبرستان‌ها را محو کردند؟ چرا؟ برای اینکه آدم‌ها مرده نبینند. در حالی که هنوز هم در شهرهای قدیمی و کوچکتر ایران که خیلی بازسازی نشده، قبرستان وسط شهر است. مثلاً رئیس اداره که صبح از خانه‌اش بیرون می‌آید که سر کارش برود، همین‌طور که در مسیرش می‌آید از کنار دیوار این قبرستان رد می‌شود، چشمش به قبرها می‌افتد؛ مثلاً قبر رئیس قبلی همین اداره را که مرده، می‌بیند. این فرد وقتی پشت میز اداره‌اش نشست، دیگر هر کاری را که از دستش بربیاید نمی‌کند. این تاجری که صبح از خانه‌اش بیرون می‌آید، سر راه از قبرستان عبور می‌کند، قبر پدر و برادرش را می‌بیند، قبر تاجر حجره‌ی بغلی خودش را می‌بیند و به یاد می‌آورد که آخرش اینجاست. پس وقتی پشت دخلش رفت، دیگر هر طور که توانست پول درنمی‌آورد. بنابراین خیلی عامل مهمّی است. لذا اوّلین محور، یاد خدا و یاد مرگ است که انسان را از خودخواهی نجات می‌دهد.

محور دوم تنظیم عملکردها در قالب مقرّرات شریعت است. چون احکام دین دقیقاً همان شکل متعادل ارضاء امیال انسانی است؛ نه سرکوب مطلق و نه رهاشدگی مطلق. لذا اگر کسی خودش را در زندگی به عمل در قالب احکام شریعت مقیّد کند، نه خودش را از منافع غرایز و امیال محروم می‌کند که دچار اختلات روحی و روانی شود، و نه از آن‌طرف هم، با بی حدّ و مرز رها شدن غرایز، جامعه دچار آسیب‌های بنیادین می‌شود و خودخواهی‌هایش هم اوج می‌گیرد. لذا محور دوم، تقیّد به احکام دین است که شکل متعادل ارضاء امیال و کشش‌های درونی است.

و سومین محور، بهره‌گیری از نظام تربیت اخلاقی اسلام است. می‌دانید که اسلام همان‌طور که نظام اقتصادی و سیاسی دارد، نظام اخلاقی هم دارد. در نظام تربیت اخلاقی اسلام، خودخواهی و همه‌ی جلوه‌ها و مظاهرش به‌عنوان ضدّ ارزش تعریف شده‌اند و دیده‌اید که در کتاب‌های علم اخلاق اسلامی، چگونه تک‌تک اینها را به‌عنوان بیماری شناسایی کرده‌اند و علل و عوامل انتقال آن و راه غلبه و مبارزه‌ی با آنها را توضیح داده‌اند. لذا اگر کسی خودش را تحت پوشش نظام تربیت اخلاقی اسلام دربیاورد، خودخواهی و همه‌ی جلوه‌های آن مثل زیاده‌طلبی، حسد، تکبّر و امثال اینها از وجودش محو می‌شود. لذا این سه محور، محورهایی است که اگر انسان از مجموعه‌اش بهره بگیرد، بی‌شک مشکل خودخواهی برای همیشه در وجودش درمان می‌شود.

جمله‌ی آخر هم این است که به خودمان دروغ نگوییم! انسان نمی‌تواند در آن واحد دو معبود داشته باشد. یا معبود انسان خداست یا هوی و منیّت‌هایش. اگر اسیر خودخواهی‌ها هستیم، بدانیم که عبد خدا نیستیم. قرآن فرمود: أَ رَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَواهُ؟[3] دیدی کسی را که معبود خودش را، هوای نفس خودش قرار داده بود؟ و اگر طالب عبودیّت خدا هستیم، بدانیم که چاره‌ای نداریم جز اینکه تکلیف خودمان را با خودخواهی‌هایمان یکسره کنیم. نمی‌شود در آن واحد هم عبد خدا بود و هم عبد خود؛ هم خداپرست بود و هم خودپرست. گفت:

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

۳. سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۴۳.